

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

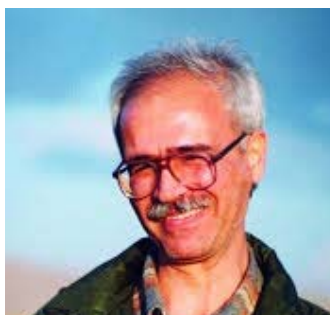
سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۱۱ نومبر ۲۰۱۷

سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

۱۵. بازگشت ضدانقلاب!



داکتر محمد قراگزلو

"نه" به ائتلاف طبقاتی!

در متن صد سالگی انقلاب اکتوبر بار دیگر نمایندگان طبقاتی و جنبشی دو اردوی کار – سرمایه در مقابل هم ایستاده اند. به نظر نمی رسد در این قطب بندی آشکار نیروهای سنتر چندان جایی داشته باشند. در یک جامعه عمیقاً طبقاتی مانند ایران، در جامعه ای که شکاف طبقاتی چنان عمیق شده است که حتا فرماندهان ارشد نظامی – مانند قالیباف در مناظره های انتخاباتی اخیر (۱۳۹۶) - از شکل بندی الیگارش ۴ درصدی در ثروت و قدرت یاد می کنند و به این ترتیب حربه زنگ زده "افشاگری" اپوزیسیون را مچاله می کنند، در جامعه ای که خرده بورژوازی اش به نحو شگفت ناکی پولاریزه شده و بنا به منافع اقتصادی و سیاسی طیف های مختلف آن به یکی از دو قطب اصلی پرولتاریا و بورژوازی پیوسته است و.... سخن گفتن از دیدگاه های سنتر سوسیال دموکرات ها و "چپ" لیبرال ها که تزیین دست دوم کروگمن -استیگلیتز را کپی پیست کرده و زیر پرچم سوسیالیسم به بازار آورده اند، سخت کمدی است! این بازی خونبار از بیخ و بن "وسطی" ندارد! این درست که خرده بورژوازی در عصر امپریالیسم می تواند از ماهیت طبقاتی مترقی برخوردار باشد اما در ایران معاصر بخش های فوقانی خرده بورژوازی به چنان ثروتی رسیده اند که صرف نظر از نقش شان در تولید کالائی یا خدمات نه فقط هیچ تفاوتی با بورژوازی ندارند بل که در دفاع از حاکمیت سیاسی سرمایه – که عیناً منافع طبقاتی خودشان را نمایندگی می کند- سنگ تمام می گذارند. کافی است به حضور بازی گران سینما، خوانندگان، پزشکان متخصص،

فوتبالیست ها و کسانی از این دست در کمپین های انتخاباتی اصلاح طلبان تأمل کنید، کسانی که صاحب ابزار تولید نیستند و فروشنده نیروی کار به شمار می روند. از سوی دیگر زندگی و معاش بخش های تحتانی این قشر عظیم اجتماعی از صاحبان تاکسی و نانوائی های کوچک گرفته تا مزرعه داران و باغ داران خرد تفاوت چندانی با متوسط درآمد کارگران ندارد. باری مستقل از کمونیست های هالندی و طیف های حاشیه ئی کمونیسم شورائی – که با وجود هر درجه از اختلاف نظری در قالب سوسیالیسم مارکس ارزیابی می شوند- وجه بارز و مشترک "سوسیالیست های ضد نولیبرالیسم" خصومت آشکار با انقلاب اکتوبر، رهبری انقلابی حزب بلشویک و به طور مشخص شخص لنین است. در قیاس با مواضع ضدانقلابی این طیف، لیبرال ها و فابین هائی چون راسل و برنار شاو در ردیف دوستان انقلاب اکتوبر ایستاده اند! اگر منشویک ها در آستانه انقلاب اکتوبر بلشویک ها را به کنار کشیدن از کسب قدرت سیاسی و بازکردن راه "بورژوازی دموکرات" به منظور انکشاف اقتصادی و تکامل پله کانی مناسبات اجتماعی تولید فرامی خواندند و استنادشان به "عقب ماندگی اقتصادی روسیه تزاری" متکی به برخی واقعیات درست منتج به راهبرد غلط بود، در مقابل شبه منشویک های ضدنولیبرال معاصر در روزگاری به نکوهش انقلاب اکتوبر وارد می شوند و بر ضرورت "انقلاب دموکراتیک" و "اختلاط طبقاتی" و توافق سیاسی با "بورژوازی ملی اصلاح طلب و خرده بورژوازی انقلابی" تأکید می کنند که "بورژوازی کوچک و متوسط و بزرگ و صنعتی و بازاری و رانتی و کارگزارانی و مشارکتی و مؤتلفه ئی" تا بن دندان تمام ظرفیت های "انقلابی و دموکرات و تحول خواه" خود را از دست داده و به مانعی اساسی در مسیر تاریخ تکامل تبدیل شده است. مضاف به این که با وجود شرایط غیر انقلابی در ایران طیف های فوقانی خرده بورژوازی به بالا چسبیده و تحتانی ها نیز به پائین پرتاب شده اند. به این ترتیب اغتشاش مؤلفه "ائتلاف طبقاتی" میان پرولتاریا و خرده بورژوازی را در چنین زمینه ای باید سنجید. من در ادامه این مجموعه به نقد گرایش هائی که از دریچه ترم های نامربوطی از قبیل "کودتا و انقلاب زودرس" به ارزیابی انقلاب اکتوبر می پردازند؛ وارد خواهیم شد و از این نکته نیز سخن خواهیم گفت که در واقع حمله به انقلاب اکتوبر دستاویزی است برای زدن اصل انقلاب اجتماعی به عنوان تنها اهرم تحولات اجتماعی رادیکال. نزدیکی سیاسی این طیف های ضدنولیبرال به نولیبرال های اصلاح طلب – که در انتخابات ۸۸؛ خیزش سبز و دو انتخاب روحانی متبلور شد- چندان هم اتفاقی نیست! مضاف به این که استناد این طیف به مارکس و نقد اقتصاد سیاسی از موضع پروژه "سیاست زدائی" و انتقال آموزگار پرولتاریا از متن جنبش انقلابی طبقه کارگر به دانشگاه و آکادمی است. در واقع از منظر این جریان مارکس حداکثر اقتصاددانی است در مقابل آدم اسمیت.

ادامه دهیم!

بازگشت ضدانقلاب!

بی شک مهم ترین خصلت بورژوازی روس عظمت طلبی ناسیونالیستی آن بوده است. ظاهر قضیه این است که پیروزی سیاسی انقلاب اکتوبر متضمن درهم شکستن تمام ارگان های سرکوب دولت بورژوائی اعم از ارتش و پولیس و بوروکراسی بوده است. با وجودی که منتقدان انقلاب اکتوبر، بلشویک ها را به اعمال خشونت علیه دولت ساقط شده کرنسکی و تزارها متهم می کنند اما واقعیت این است که این بورژوازی نه فقط از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی به طور کامل منهدم نشد بل که از اواخر دهه سی (۱۹۳۰) زمینه های بازگشت سرمایه داران و برخی کارمندان متخصص و حتا ارتشی های فراری مساعد گردید. از همین برهه به موازات اختلال اساسی در روند آزادی های فردی و اجتماعی -که در کنگره دهم شکل بسته بود- و نهادینه شدن تدریجی استبداد سیاسی به مثابه شکسته شدن یک بال حرکت به سوی سوسیالیسم نزدیک به ۷۵ درصد از کادرهای ارتش و بوروکرات در دولت جدید سازمان یافته بودند. از سوی دیگر به دلیل کشته شدن کادرهای پرولتر در جریان تهاجم ۱۴ دولت امپریالیستی و جنگ های داخلی بسترهای مناسبی برای ارتقای سیاسی فرصت طلبان در حزب بلشویک به وجود آمد. تروتسکی، زینویف، کامنف و البته بوخارین از کادرهای محبوب حزب بلشویک بودند و در میان کارگران و زحمتکشان کمونیست جایگاه ویژه ای داشتند. چندان اتفاقی نیست به هنگام آغاز

تعرض به رهبران شناخته شده و محبوب بلشویک و به خصوص تروتسکی کارگران آگاه و پیشرو و انقلابی واکنش اعتراضی خاصی نشان نمی دهند. بله آن کادرها غالباً در جنگ کشته شده و جای خود را به عناصر جدیدی داده بودند که برای ارتقاء در سلسله مراتب حزبی حاضر بودند حتی به روی رهبران محبوب انقلاب آتش بگشایند!

نگاه تروتسکی به پروسه عروج بورژوازی روسیه و تسخیر سکان های قدرت سیاسی و بهره مندی از امتیازات ویژه اقتصادی بسیار محتاطانه است. واضح است که تروتسکی از شکل بندی تدریجی طبقه جدید بورژوازی شوروی سخن می گوید و برای تبیین نظر خود اگرچه به آمار دستمزدها و درآمدها و چپستی و چگونگی فاصله طبقاتی دسترسی ندارد، اما با این حال نگرانی او از ظهور این طبقه در صورت مندی های ظاهری روابط اجتماعی حاکم بر شوروی در اواسط دهه سی (۱۹۳۶ به بعد) کاملاً پیداست. برتری بطنی نخبگان بوروکرات منش وابسته به حزب نسبت به کارگران و فرودستان اگرچه در قالب مالکیت دولتی بر وسائل اجتماعی تولید صورت می بندد اما همین دولت متصدی انتقال خود به یک دستگاه بوروکراتیک تبدیل شده است که امکان رشد خرده بورژوازی را میسر ساخته و برای تبدیل آن به طبقه جدید پیشنهاد شده است. در واقع بدون ابزار و حمایت های دولتی امکان عروج این طبقه جدید مقدر نیست. مضاف به این که نخبگان این طبقه در حال شکل بندی، در لابه لای مناصب مختلف خود دولت "سوسیالیستی" پناه گرفته اند و از شانهای همین دولت بالا رفته اند. به یک مفهوم دولت نه فقط زمینه را برای گذار (انقلاب مداوم به تعبیر تروتسکی) به سوی سوسیالیسم مساعد نکرده، بلکه خود به عامل اصلی اختلال در روند اجتماعی شدن تولید درآمده است.

«با وجود پر شدن جای خالی کادرهای علمی توسط تازه واردینی که از پائین برخاسته اند، در سال های اخیر فاصله اجتماعی بین کاریدی و کار فکری نه تنها کاسته نشده بلکه زیاده تر هم شده است. قضیه این نیست که مرزهای هزار ساله قشری که تعیین کننده همه جوانب زندگی انسان هاست - مرز بین شهرنشین پر زرق و برق و دهقانان زمخت و ناهنجار، مرز بین خیره علوم و کارگر روزمزد - صرفاً ظاهری کم یا بیش پیراسته تر از گذشته پیدا کرده اند. خیر. این مرزها به میزانی قابل ملاحظه از نو آفریده شده اند و دارند خصلتی هرچه گستاخ تر به خود می گیرند.» (پیشین، ص: ۲۴۲)

گفتم و تأکید می کنم و از تکرار آن خسته نمی شوم که در اواسط دهه ۳۰ بلشویکها به دلایل مختلف از جمله بحران داخلی و جنگ و تصفیه های سیاسی، کادرهای کارگری و تئوریک خود را از دست داده بودند و در قالب نظام سیاسی تک حزبی، غیر شورائی و متکی به نخبگان هوادار حزب حاکم برنامه های خود را پیش می بردند. رهبران حزب به تدریج و همزمان با نیازهای فزاینده صنایع سنگین به مهارت مهندسان و نیروهای متخصص، به دادن امتیازات ویژه ای تمکین کردند که از همه سو زمینه ساز عروج بورژوازی جدید روسیه بود. سطح رفاه مورد نظر نخبگان با اساس آرمان های برابری طلبانه سوسیالیستی سختی نداشت. حزب کمونیست که از نمایندگان شوراها کارگری تخلیه شده بود، به تدریج در مقابل منافع و مطالبات اولیه طبقه کارگر شوروی ایستاد.

به نوشته **تونلی کلیف** «بین نهمین و دهمین کنگره اتحادیه های کارگری ۱۷ سال سپری شد. (۱۹۳۲-۴۹) سال هایی که شاهد تغییرات شگرفی مانند از بین رفتن ۷ ساعت کار روزانه بود و سرانجام زمانی که کنگره تشکیل شد، همان طور که ترکیب اجتماعی کنگره نشان داد دربرگیرنده کارگران نبود. زیرا ۴۱.۵ درصد نمایندگان کنگره از مسئولین تمام وقت اتحادیه های کارگری بودند، ۹.۴ درصد تکنسین ها و فقط ۲۳.۵ درصد کارگر بودند. در کنگره ۱۹۳۲ حداقل ۸۴.۹ درصد نمایندگان را کارگران تشکیل می دادند.»

(تونلی کلیف، صص: ۴۳-۴۲)

آن دسته از جامعه شناسان پاچه ورمالیده ای که با تجاهل بلشویک های اولیه را متهم به خشونت و قتل مخالفان سیاسی خود می کنند بهتر از من به رسالت و نقش واقعی دولت در جوامع طبقاتی آگاه هستند. آنان خوب می دانند که هر دولتی با تمام دستگاه عریض و طویل ارتش و پولیس و بروکراسی تنها برای حفاظت از منافع طبقه حاکم مستقر شده است. هیچ دولتی را - حتی در پیش رفته ترین دموکراسی های بورژوائی از جمله اروپای شمالی - نمی شناسیم که از ابزار سرکوب بی بهره باشد. مسأله به سادگی این است که دولت ابزار سرکوب طبقه حاکم است. این سرکوب به ویژه اگر قرار باشد طبقه فرودست (طبقه کارگر) به شیوه های مختلف از

اعتصاب در کارخانه و تظاهرات خیابانی آرامش و ثبات و سود سرمایه را به مخاطره بیندازد، به هر شکل ممکن و ضروری عمل خواهد کرد. برای این که دستگاه سرکوب و پولیس دولت به وظایف "مشروع" و "قانونی" خود عمل کند مهم نیست که سطح "دموکراسی" در چه مرزی از پیشرفت یا عقب ماندگی باشد. کارگران اراکی آنراب باشند که برای گرفتن دستمزدهای معوقه جاده را بسته اند یا کارگران پارسی باشند که در اعتراض به سن بازنشستگی به خیابان آمده اند. البته که نوع و شیوه سرکوب بر اساس توازن قواء و فاکتورهای دیگر متفاوت است اما در هر حال هدف سرکوب مشخص است. انقلاب در سطح روی کرد سیاسی معطوف به کسب قدرت اگر نتواند تمام ابزارهای اعمال سلطه طبقاتی دولت پیشین را به منظور تسلط دولت جدید در هم بشکند لاجرم در مسیر خود و به تناسب توان بازسازی نیروهای منهزم مورد تهدید قرار خواهد گرفت. از اواخر دهه سی سر و کله ضدانقلاب و عوامل نظامی و اداری و سرمایه دار دولت قبلی در روسیه انقلابی آفتابی شد. در غیاب کادرهای به خاک افتاده پرولتارهای انقلابی به تدریج دولت در اختیار طیفی از ضدانقلاب و عناصر فرصت طلب قرار گرفت و....

ادامه دارد

شنبه ۶ آبان [عقرب] ۱۳۹۶ /// ۲۸ اکتوبر ۲۰۱۷